

غم عشقن نصیو هر پیا کرد

وه نوم هو که دنیان وه پا کرد



نشریه اینترنتی لور

www.loor.ir

ویژه نامه «سردار اسعد»

به مناسبت دوم آبان ماه سالروز وفات علی قلی خان سردار اسعد بختیاری و همچنین صد سالگی نهضت مشروطه ایران



فهرست:

- ❶ مقدمه؛ مختصری از زندگی و فعالیتهای خان روشنفکر و مشروطه طلب لر
- ❷ آزادی تهران توسط مشروطه خواهان بختیاری / پروفیسور گارثویت
- ❸ چند پیشنهاد به مناسبت سالروز درگذشت سردار اسعد / وحید خلیلی اردلی
- ❹ آشیل ایل بختیاری / ابراهیم خدائی
- ❺ خانواده اسعد از دیدگاه پڑمان بختیاری / بهمن کیهان بختیار
- ❻ نامه ای به «یک لحظه تاریخ» / ابوذر رحیمی
- ❼ حاج علی قلی خان / دکتر الیزابت مکین روز
- ❽ صورت نطق سردار اسعد بختیاری در مجلس ملی
- ❾ چهره فرهنگی سردار مشروطه / ابراهیم خدائی
- ❿ ویر سردار / روزشمار زندگی سردار اسعد



مقدمه؛ مختصری از زندگی و فعالیت‌های خان روشنفکر و مشروطه طلب لر

علی قلی خان که در زمان به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی به دست محمد علی شاه در اروپا به سر میبرد به سرعت وارد عمل شد و از برادرش صمصام السلطنه ایلیخان بختیاری خواست نه تنها تعداد سربازانی که به فرموده شاه برای کمک به نیروهای دولتی اعزام شده اند بازگردند بلکه او (صمصام) خود را برای ایفای یک نقش ملی در جنبش مشروطه آماده کند.

بختیارها ابتدا اصفهان را فتح نمودند، سپس قشونی به تهران اعزام نمودند، قشون بختیاری تحت رهبری سردار اسعد که برای همین منظور به وطن بازگشته بود و همراهی قشون سپهدار اعظم تنکابنی توانستند با کنترل پایتخت، شاه مستبد قاجار را خلع و زمینه باز آفرینی نهادهای مشروطه را فراهم نمایند.

علی قلی خان علاوه بر فعالیت‌های سیاسی، نظامی و ایلی یکی از پیشکسوتان نهضت ترجمه رمان به فارسی نیز به حساب می آید از جمله ترجمه های اوست که بیشتر کتابهای رمان و تاریخی می بشند: غادة النگلیس (اثر جرجی زیدان)، دختر فرعون (الکساندر دوما)، عشق پاریس (الکساندر دوما)، تاریخ حمیدی (پیرکیارد)، هانری سوم، هرمس مصری و..

علاوه بر این سردار اسعد در انتشار دهها کتاب دیگر نیز سهیم بوده است، اثر تالیفی ارزنده وی «تاریخ بختیاری» نیز نخستین اثر لرنشناسی به شمار می روند که توسط یک نویسنده بومی به رشته تحریر در آمده است.

دوم آبان در گذشت علی قلی خان سردار اسعد است، این روزها در اغلب محافل فرهنگی، مطبوعاتی و سیاسی مملکت سخن از صد سالگی قیام مشروطه است، بزرگداشتها و ویژه نامه ها یکی یکی برگزار و منتشر می شوند اما در هیچ کدام از این محافل بهایی به نقش تاریخی حرکت ایلی بزرگ لر بختیاری نمی کند، آنچه ملاحظه می کنید کوششی در حد توان نشریه لور و نه در خور اهمیت این نقش تاریخی است.

شایان ذکر است جز دو گفتار از دو نویسنده خارجی (گارثویت و مکین روز) و یک گفتار به نقل از کتاب تاریخ بختیاری، دیگر نوشتارهای این مجموعه همه و همه به سفارش نشریه لور به رشته تحریر در می آیند و برای نخستین بار است که منتشر می شوند، امید است این مجموعه مورد توجه قرار گیرد، **نقل تمام یا قسمتی از هر مقاله صرفا با ذکر نام نویسنده و نیز درج عبارت (منبع: نشریه اینترنتی لور، ویژه نامه سردار اسعد، ۳ آبان ۱۳۸۵) بلامانع است.**



آزادی تهران توسط مشروطه خواهان بختیاری

جن. رالف گارثویت

(GEN RALPH GARTHWAITE)

جنبش مشروطیت در دسامبر 1905 پس از به چوب بستن دو تن از تجار معتبر تهران (سید قندی و یک نفر دیگر) به وسیله حاکم تهران (علاء الدوله) شکل گرفت و در نتیجه بازار تهران به عنوان اعتراض به اقدام حاکم پایتخت تعطیل گردید و به تدریج مردم از دریافت قرضه های خارجی و قدرت فوق العاده مسیو نوژ بلژیکی مدیر کل گمرکات ناخشنود بودند و کم کم این عدم رضایت و مخالفت با نحوه حکومت عین الدوله صدر اعظم موقت به سایر شهرستانها سرایت کرد. در این موقع بحثی از ایجاد و برقراری رژیم مشروطه به میان نمی آمد تنها مردم تقاضای عزل تعدادی از عمال دولتی (عسکر گاریچی و...) و تاسیس یک عدالتخانه را خواستار بودند مقصود از عدالتخانه آن بود که افرادی به وسیله علما و تجار و مالکین به عنوان اعضای عدالتخانه و به دولت معرفی شوند که تحت ریاست شاه به مسایل مهم مملکتی رسیدگی کند. این تقاضا سرآغازی بود که قوانین کهنه را در هم می نوردید و همه مردم ایران را در برابر قانون در یک ردیف قرار میداد. در زانویه 1906 مظفرالدین شاه قول داد که به خواسته های مردم جامه عمل بپوشاند. در تابستان 1906 مردم از خواسته های قبلی عدول کردند و تقاضای تاسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی کردند. در دسامبر همان سال شاه اعلام تاسیس مشروطیت کرد و در اکتبر اولین مجلس شورای ملی گشایش یافت و قانون اساسی به توشیح مظفرالدین شاه رسید. در سی ام دسامبر شایع شد که ولیعهد (محمد علی میرزا) در توشیح فرمان مشروطیت به وسیله مظفرالدین شاه نقش مهمی را ایفا کرده است. مظفرالدین شاه هشت روز پس از امضاء قانون اساسی درگذشت.

محمد علی میرزا ولیعهد به جای او بر تخت سلطنت نشست (ولیعهد همان کسی است که در آغاز انقلاب مشروطیت سعی داشت از جنبش مشروطه خواهی در تبریز جلوگیری کند).

محمد علی شاه نه تنها در تهران با رژیم مشروطه مخالفت میکرد بلکه به استناداران و حکام شهرهای رشت، شیراز، اصفهان و زنجان دستور داد تا با آزادیخواهان و مشروطه طلبان مبارزه کنند. در مارس 1907 اصفهان علیه ظلم و ستم ظل السلطان که قریب سی و هشت سال بر آن شهر حکومت داشت قیام کرد لامحاله ظل السلطان از مقام خود استعفا کرد.

در اوایل 1909 بختیارها به تدریج نقش فعالی در جنبش مشروطیت به عهده گرفتند. در این موقع محمد علی شاه مجلس را منحل کرد و بیشتر افراد وطن پرست و سرجنابان مشروطیت را یا کشت و یا به زندان انداخت و از انتشار روزنامه ها جلوگیری کرد. این اقدام محمد علی شاه موجب گردید که سرتاسر ایران دچار آشوب و نا آرامی و اغتشاش گردد. شاه اعلام کرد که مردم در تبریز انقلاب کردند و میلیون سربازان دولتی را خلع سلاح کردند دولتهای روس و انگلیس که دو سال قبل قرارداد 1907 را در رابطه با ایجاد دو منطقه نفوذ در ایران امضاء کرده بودند به شاه فشار آوردند تا دوباره مجلس را افتتاح کند و نظم و امنیت را به کشور برگرداند. در نوامبر 1908 قشون شاه تبریز را در محاصره گرفت و محمد علی شاه اعلام کرد که قصد دارد رژیم مشروطه را به رسمیت بشناسد و نه حاضر است دوباره مجلس را بازگشایی کند. در همین موقع شاه اقبال الدوله کاشی یکی از مستبدترین و ظالمترین حکام دوره قاجاریه را به حکومت اصفهان منسوب کرد. اقبال الدوله پس از ورود به محل مأموریت خود کوشید تا از فعالیتهای مشروطه خواهان که سعی میکردند از خارج به خصوص خوانین بختیاری کمک بگیرند جلوگیری کند.



در این موقع خوانین بختیاری درگیر اختلافات داخلی خود بودند و میل داشتند که شاه در مقام خود باقی بماند اگر چه در سال ۱۹۰۸ پیغامی از متنفذین و علمای اصفهان دریافت داشتند که اگر بختیارها وعده همکاری دهند و به اصفهان حمله کند هزینه لشکر کشی آنها به اصفهان تامین خواهد شد. در ژانویه ۱۹۰۹ ضرغام السلطنه (ابراهیم خان) پشتر بزرگ رضافلی خان ایلبگی با دسته ای سوار بختیاری به کمک مردم شهر اصفهان شتافت و اقبال السلطنه را از حکومت شهر معزول کرد. در پنجم ژانویه صمصام السلطنه (نجف قلی خان) با عده دیگری از سواران بختیاری خود را به اصفهان رساند و وظایف خود را به عنوان حکومت جدید شهر آغاز کرد و بلافاصله از شاه خواست تا او را به عنوان حاکم اصفهان به رسمیت بشناسد ولی شاه این تقاضا را نپذیرفت. چند روز پس از تصرف اصفهان به وسیله سوار بختیاری سردار اسعد برادر صمصام که مدت دو سال در اروپا اقامت داد تذکریه ای به روزنامه تایمز نوشت که متن آن در تاریخ بیست و نهم ژانویه ۱۹۰۹ در روزنامه مذکور به شرح زیر انتشار یافت:

«در یکی از شماره های روزنامه تایمز مطالبی به این مضمون درج شده که گویا در جنبش فعلی ازادخواهان در ایران پیشوایان نهضت صرفا به فکر اهداف خویشند و تنها مقاصد شخصی خود را دنبال می کنند.

آقای محترم من اجازه میخوام به نام برادرم صمصام السلطنه که هر زو به طور دائم با وی در تماس هستم اعلام کنم که این اظهارات به طور کلی بی اساس و عاری از حقیقت است. تنها هدف برادرم از رفتن به اصفهان پایان دادن به هرج و مرج و آشوبهایی بود که اخیرا در آن شهر به وقوع پیوسته بود. مقصود اصلی وی در حال حاضر ایجاد نظم و آرامش و جلوگیری از مداخله خارجی در امور کشور ایران است و هنگامیکه اعلی حضرت شاه تصمیم بگیرد که مجلس را دوباره افتتاح کند و حق قانونی ملت را به آنها اعاده کند برادرم بلافاصله خود را تسلیم دولت خواهد کرد و قوای بختیاری از اصفهان خارج خواهد دشد».

سردار اسعد در مارس ۱۹۰۹ به ایران مراجعت کرد و خود را آماده کرد تا سرکردگی مجاهدین بختیاری را برای حمله به تهران به عهده بگیرد. دکتر مهدی ملک زاده یکی از مورخان بنام ایران در کتاب انقلاب مشروطیت ایران می نویسد: «سردار اسعد به اروپا مسافرت کرد و در پاریس پایتخت فرانسه که در آن موقع مهد تمدن و آزادی و مرکز اندیشه های تازه و نوین بود اقامت گزید و در آنک مدتی جذب افکار مترقی و ازادخواهانه اطرافیان خود شد چرا که از تجربه تلخی که از دوران استبدادی به خاطر داشت از صمیم قلب ارزو میکرد که روزی ملت ایران از زیر یوغ استبداد رها شده و بتواند به یک آزادی واقعی و عدالت اجتماعی دست یابد»

کلک زاده همچنان اظافه میکند: «که سردار اسعد یکی از اعضای فعال گروه مشروطه خواهان بود که در خارج از کشور اقامت داشتند و علاقه مند بودند کگه هرچه زودتر رژیم مشروطه در ایران برقرار گردد. او پس از مراجعت به بختیاری طی تلگرافی وفاداری خود را به مقام سلطنت و دولت ابراز کرد ولی در آن تلگرام تقاضای بازگشایی مجلس و استقرار مشروطیت را کرد.»

او بعدا پشتیبانی خزعل را جلب کرد و مبلغی به عنوان قرض از وی دریافت نمود. احتمالا مسافرت سردار اسعد به اروپا در اوضاع داخلی بختیاری بی تاثیر نبوده است. زیرا پس از مراجعت وی دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی قرارداد تازه ای بین خود منعقد کردند ظاهرا این قرار داد مکمل ۱۸۹۵ بین آنها بود. بدون شک نفوذ شرکت لنینج و شرکت نفت داری و همچنین نتیجه سفر سردار اسعد به اروپا در انعقاد چنین قراردادی موثر بوده است. از طرفی سردار اسعد میدانست که اگر بختیارها موفق شوند رژیم مشروطه را به ایران دوباره بازگردانند قدرت و ثروت زیادی در انتظارشان



خواهد بود و ناگزیر میبایست چنین دستاوردهایی بین دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی تقسیم گردد.

این قرارداد محرمانه که در آوریل 1909 منعقد گردید اشکار میسازد که انگیزه آنها برای انعقاد چنین قراردادی تنها به خاطر مشارکت در جنبش مشروطیت بوده است. تاریخ نویسان ایرانی معمولاً رویحه آزادیخواهی و مشروطه طلبی سردار اسعد را انگیزه پیوستن بختیارها به نهضت مشروطه طلبان میدانند و حال آنکه شاید بیشتر هدف سردار آن بوده که با کمک و مشارکت ایل بختیاری بتواند مقام و منصب مهمی را در رژیم جدید به وجود آورد.

شکی نیست که سردار اسعد یک ناسیونالیزم به تمام معنی و یک آزادیخواه واقعی بود. نوشته ها و راهنمایی هایش در حمایت و پشتیبانی از آزادیخواهان در جنبش مشروطیت بسیار موثر بود. اگر چه برخی از انگیزه های اخیرش نشان میدهد که برای به قدرت رساندن بختیارها از هیچ تلاش و کوششی نیز خودداری نمیکرد.

در بهار 1909 شورشی علیه محمد علی شاه سراسر ایران را فراگرفت در آوریل همان سال روسها تبریز را به بهانه حمایت از روسهای مقیم آن شهر به تصرف در آوردند به دنبال تجاوز روسها نارامیها و شورشهایی در رشت و اصفهان صورت گرفت. سفارتخانه های روس و انگلیس در تهران به شاه هشدار دادند که تنها جایی که برای او باقیمانده است تهران است لذا دو سفارتخانه موصوف به شاه پیشنهاد کردند که در صورت اعاده مشروطیت و بازگشایی مجلس شورای ملی و اعلام عفو عمومی و موافقت با مراجعت تبعیدیان و مقصرین سیاسی به کشور و عزل عده ای از تجار محافظه کار مبلغی قرضه برای سر و سامان دادن به اوضاع کشور در اختیار وی خواهند گذاشت.

در این موقع مجاهدین رشت تحت فرماندهی سپهدار اعظم (محمد ولی خان) با تانی و اهستگی به طرف تهران در حرکت بودند و در پنجم ماه مه 1909 وارد قزوین شدند و در آنجا منتظر ماندند تا به قوای بختیاری که از اصفهان به سوی تهران در حرکت بودند پیوندند. به روایت پروفیسور ادوارد براون سردار اسعد و صمصام السلطنه در تاریخ سوم مه 1909 تلگرافی به سفارتخانه های خارجی در تهران مخابره کردند که در آن از اقداماتی که برای نجات تبریز شد قدر دانی به عمل آوردند اما در همان تلگرام تقاضا کردند که از این به بعد دو قدرت یعنی روس و انگلیس نایبستی در اوضاع داخلی ایران دخالت کند. در پایان پس از اعتراض به اقدامات شاه و اعلام عدم وفاداری خود به وی اضافه کردند که آنها و دیگر وطن پرستان صرفاً به این خاطر به تهران می آیند تا اعلی حضرت را مجبور کنند که تعهدات خود را نسبت به مردم ایران انجام دهد. در این هنگام شایعاتی به تهران میرسید که بختیارها دچار تشمت و دو دستگی شده ان ولی برخلاف این شایع پراکنی ها قوای بختیاری به طرف تهران در حرکت بود در حقیقت غیر از امیر مفخم (لطفعلی خان) که در آن موقع تحت عنوان تحت عنوان سردار اشجع فرماندهی افواجی از قشون شاه را به عهده داشت همه باهم متحد و متفق بودند. مفخم قبلاً مدت هفت سال در تبریز جزو ملازمین ولیعهد ان روز و شاه فعلی بود. او یک فرد غیر ناسیونالیسم و ضد بختیاری بود. روزنامه تایمز در تاریخ 18 ژوئن 1909 می نویسد: «بختیارها در چند روز گذشته در اصفهان اجتماع کردند سردار اسعد دیروز اعلام کرد قصد دارد به تهران لشکر کشی کند تا بتواند دوباره رژیم مشروطه را به ملت ایران اعاده دهند در حقیقت مطلب مهمی در گفته های سردار اسعد وجود نداشت ولی به تازگی اطلاع یافتیم که در حدود 800 سوار بختیاری تحت فرماندهی چهارتن از خوانین امروز صبح به طرف تهران حرکت کرده اند به نظر می آید عمل بختیارها در لشکرکشی به تهران به قصد استقرار مشروطیت اقدامی نادرست و غیر قابل بخشش است.»



تعدادی سوار بختیاری به علت فقدان عدم ساز و برگ و مشکلات مالی از حرکت به تهران دچار تاخیر شدند. ازین استقراضی که بختیارها می توانستند دریافت کنند مبلغ دو هزار لیره از شیخ خزعل بود اما وقتی خوانین تقاضای پرداخت چنین وامی از شیخ خزعل کردند نماینده او حاجی رئیس شرایطی پیشنهاد کرد.

سر ارنولد ویسلون در تاریخ سوم ژوئیه طی گزارشی به سرپرستی کوکس در این رابطه می نویسد:

«به طوری که گفته میشود شیخ در نظر دارد رامهرمز را در رهن این قرضه بگیرد. آخرین قرضه ای که شیخ به خوانین بختیاری پرداخت کرد غیر رسمی بود و در واقع زمین یا ملکی در مقابل آن به وثیقه نگرفته بود در حال حاضر برای شیخ بسسیار مشکل است چنین وجهی تدارک ببیند به طوری که حاجی رئیس میگفت بختیارها تا کنون سی هزار تومن به شیخ مقروض هستند و در آینده نیز مبلغ دیگری به این بدهکاری ها اضافه خواهد شد و در نتیجه... به زودی رامهرمز در تملک شیخ قرار خواهد گرفت.»

چند روز بعد روزنامه تایمز در شماره بیست و دوم ژوئیه 1909 خو نوشت: «بعد از شش ماه توپ و تشر زدن در عین نا امیدی و تالم شدید ناسیونالیزم در لحظاتی که تصور می رود هرچه زودتر رژیم مشروطه اعاده شود و مجلس دوباره افتتاح گردد حالا به نظر میرسد بختیارها به طرف تهران در حرکت هستند احتمالا این قدم کمی دیرتر از آنچه انتظار میرفت برداشته شد. و ظاهرا اینان میخواهند چهره ناسیونالیزم خود را حفظ کنند در صورتی که نیاستی از این نکته غافل ماند که خود بختیارها عامل اشفتگی و سر در گمی دربار هستند. قبالا هیچ نوع اطلاعی از قصد و نیت بختیارها در دست نبود و همه اندیشه و ارمان آنها گرامی می داشتند وولی حالا با تندی و خشونت از سفارت روس تقاضای پول میکنند تا قوای نظامی خود را بازسازی و آماده نبرد کنند. ظاهرا روسها با این تقاضا که ممکن است چنین وجهی بابت هزینه های تهاجمی و نظامی به کار رود مخالفت ورزیده اند.

سردار اسعد کمی قبل از ترک اصفهان با کنسول انگلیس ملاقات کرد و اظهار داشت که تا کنون وجه زیادی در این رابطه به مصرف رسانیده است و از طرفی شاه هرگز وی را نخواهد بخشید و به همین دلیل او قصد دارد به قدرت شاه پایان دهد و تا خلع او از سلطنت دپست از مبارزه بر نخواهد داشت و از مداخله روسها نیز وحشتی به دل راه نخواهد داد. بختیارها بعد از شش روز حرکت از اصفهان خود را به قم رسانیدند هر دو کنسول روس و انگلیس نیز آنها را همراهی میکردند ظاهرا هر دو دولت از قدرت بختیاری بر هراس بودند و شاید هم در اثر قولی که شاه برای استقرار مجدد مشروطه داده بود از پیشروی آنها ناخشنود بودند و میخواستند از حرکت مجاهدین بختیاری به پایتخت جلوگیری کنند. چنین به نظر می آمد که در یان موقع روسها با انگلیسها همکاری می رکند و در نهایت بردباری و شکیبایی از پیشنهادات انگلیسها حمایت میکردند. در یکی از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس آمده است که کنت بنکن دورف در تاریخ بیست و ششم ژوئن هزار و نه یادداشتی به دولت اعلی حضرت پادشاه انگلیستان ارسال داشت که در آن متذکر شد «افسران روسی (که در خدمت دولت ایران هستند) مجبورند دستوراتی را که دریافت میدارند به مرحله اجرا در آورند.» کنت بنکن دورف همچنین اظهار داشت که شاه اجبارا به توصیه های دولتهای انگلیس و روس گردن نهاده است و به این ترتیب پیشروی قوای بختیاری به طرف پایتخت در حقیقت دشمنی با رژیم مشروطه و دولتی است که زیر نظر شاه انجام وظیفه میکند. افسران روسی بنا به وظیفه ای که دارند می بایست از جان شاه و خانواده اش حفاظت کنند. طبق اطمینانی که اخیرا اعلی حضرت به دو سفارتخانه داده اگر به وعده هایش عمل کند حق خواهد داشت که تحت حفاظت افسران روسی قرار گیرد.»



در تاریخ بیست و شششتم زوئن ۱۹۰۹ دومین دسته سوار بختیاری اصفهان را به قصد پایتخت ترک کردند، و برای تکمیل افواج سوار تا دوهزار نفر دسته سوم نیز در حال بسیج بود و به علاوه چند عراده توپ نیز برای پشتیبانی نیروهای سوار تدارک دیده شده بود. در همین روز روسها اعلام کردند که به زودی یک ستون نظامی به ایران اعزام خواهد شد... این ستون نظامی برای حفاظت از جان و مال روسها و سایر موسسات خارجی تا اعاده امنیت کامل در کشور باقی خواهند بود. در همین اوقات روزنامه تایمز خبر داد که یک ستون نظامی روسی در باکو موضع گرفته اند تا در صورت اقدامات غیر روبه بختیارها وارد ایران شوند.

در اوایل ژانویه ۱۹۰۹ بختیارها از قم به سوی تهران حرکت کردند و قوای دولتی به تدریج در مقابل آنها عقب نشستند نخست وزیر اعلام کرد که گمان نمیکنند مشروطه خواهان با قوای دولتی درگیر یک جنگ شدید شوند چرا که به تصور او قوای دولتی سریعاً آنها را تارمار خواهد کرد. کنسول روس و انگلیس هنوز قوای بختیاری را همراهی میکردند و امیدوار بودند که شاید بتوانند از پیشروی آنها جلوگیری کنند. بنا به قول بختیارها انگلیسها محرمانه آنها را ترغیب به پیش روی میکردند. در هشتم ژوئیه دو هزار قزاق روسی وارد بندر انزلی شدند در خلال این مدت سپهدار محمد ولی خان فرمانده مجاهدین رست دو روز یعنی چهارم تا ششم ژوئیه به شاه مهلت داد تا استقرار مشروطیت و بازگشایی مجلس را اعلام کند و به علاوه در همین ایام نیز قوای کمکی بختیاری علی رغم اعتراض شدید دوسفارتخانه روس و انگلیس از اصفهان به طرف تهران حرکت کرد برخلاف همیشه در اثنای این لشکر کشی خوانین بختیاری اتحاد و اتفاق خود را حفظ کرده بودند. در روز یازدهم ژوئیه قوای روسیه وارد قزوین شد و بعضاً در روز سیزدهم ژوئیه قوای بختیاری و مجاهدین بدون درگیریهای شدید وارد تهران شدند.

پروفسور ادوارد براون در مورد ورود قوای مشروطه طلبان مینویسد:

«امروز صبح پیش قراولان قوای مجاهدین به فرماندهی بختیارها از دروازه شمال غربی نزدیک سفارتخانه های فرانسه وارد تهران شدند. این افواج تنها شمال چند صد سوار بودند که بدون مقاومت وارد مرکز شهر شدند و بلافاصله منازل اطراف سفارتخانه های خارجی را اشغال کردند. تعدادی پلیس و عده ای نگهبان جهت حفظ انتظامات و حراست از دروازه ها از قوای نظامی خودشان به کار گمارده شدند و همچنین بعداً گشتی در گوشه و کنار شهر به پاسداری مشغول گردیدند. کمی بعد تعدادی از قوای ازادخواهان شمال به سرکردگی سپهدار از دروازه جنوبی وارد پایتخت شدند ولی بیشتر قوای مجاهدین به سرکردگی حاجی علی قلی خان سردار اسعد در قرار گاه خود در خارج از پایتخت باقی ماندند تا بعد از ظهر آن روز وارد پایتخت نشدند و ظاهراً منتظر ماندند تا ائتبارهای خود را در نقاط سوق الجیشی برای رویارویی با قوای دولتی مستقر کنند. هردو فرمانده (سردار اسعد و سپهدار) در عمارت ویران شده بهارستان که قبل از آن مقر مجلس شورای ملی بود اقامت کردند کمی بعد به قوای مجاهدین دستور داده شد که عده ای در شهر و بقیه در حومه پایتخت مستقر شوند.

سپهدار و سردار اسعد هر دو وفاقاری خود را به شاه ابراز کردند و اظهار داشتند که قوای آنان تنها برای اطمینان از استقرار مجدد مشروطیت و بازگشایی مجلس شورای ملی وارد پایتخت شده است. آنها با قزاقا و قوای دولتی به طور دوستانه ای رفتار خواهند کرد، مگر آنکه آنها روش خصومت آمیزی در پیش گیرند و هر دو رهبر همچنین ادعا کردند که نهایت جدیت و تلاش را به کار خواهند برد تا جان و مال اتباع خارجی در امان بماند. با اینم وصف جنگ مجاهدین با بریگاد قزاق چهار روز به طول انجامید و شاه با هیچ گونه متارکه جنگ موافقت نکرد مگر آنکه مجاهدین تسلیم شوند اما در روز



شانزدهم ژوئیه او پس از تحصن در سفارتخانه روس از مقام خود معزول گردید. و کلنل لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق بلافاصله خود را تسلیم کرد.

در عصر همان زور رهبران نهضت و مجتهدین بزرگ و عده ای از اعضای مجلس اول در بهارستان اجتماع کردند تا محمد علی شاه را از سلطنت خلع و پسر دوازده ساله اش سلطان احمد میرزا را به سلطنت منصوب و علی رضا خان عضدالملک ایلخانی قاجار را به سمت نایب السلطنه او انتخاب کنند.

خبرنگار روزنامه تایمز در همان روزها مصاحبه ای با سردار اسعد به عمل آورد که متن آن در شماره مورخ شانزدهم ژوئیه 1909 روزنامه تایمز به شرح زیر منتشر شد:

«المرور من... با سپهدار و سردار اسعد ملاقات کردم. من قبلا کرارا از ورود آنها به تهران اظهار شک و تردید کردم و به همین دلیل خود را آماده کردم تا به خاطر این ارزیابی غلط و پیش گویی دور از حقیقت مورد سرزنش قرار گیرم.

سردار اسعد مرا با خوشرویی پذیرفت اما با احتیاط در باره نقشه آینده اش سخن گفت. او به شرافتش سوگند یاد کرد که نه او و نه هیچ فرد دیگر بختیاری هیچ طرحی برای تصاحب تاج و تخت ایران ندارد. در مورد انتخاب شاه آینده سردار گفت این بستگی به اراده ملت ایران دارد و همچنین اضافه کرد که قوای مسلح حاضر صرفا پاسدار استقرار رژیم مشروطیت هستند و او قصد ندارد که از این نیرو برای مقاصد شخصی استفاده کند.»

برگرفته از: گارثویت، پروفیسور جن. راف، **تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری**، تر: مهرباب امیری، تهران: سپند، چاپ اول 1373 (از ص 252 تا 263)



چند پیشنهاد به مناسبت سالروز درگذشت سردار اسعد

وحید خلیلی

در حالی که يك قرن از جنبش مشروطه مي گذرد، کم و بیش ونه شایسته و بایسته ، به ابعاد همه جانبه این بخش از تاریخ کشور پرداخته مي شود و البته درطول سال هاي اخير، بسياري از مورخان، اساتید و گروه هاي سياسي از زوایاي گوناگون به واقعه ي مشروطه نگریسته، غور و بررسی کردند و قلم زدند. مشروطه با تمام جوانب خرد و کلانش به نقد کشیده شده که این ، گویاي اهمیت آن جریان د تاریخ نزدیک کشور است.

نگارنده قصد ندارد - وچنین بضاعتي هم ندارد - دراین یادداشت کوتاه جوانب تاریخي حضور بختیاري ها را در جریان مشروطه واگوید. اما یکصدمین سال مشروطه ، بهانه اي شد تا از آن نهضت و نقش آفرینان آن ، از جمله بختیاري ها و سردارانش یادی دوباره شود.

وقتي قوم بختیاري با حضور تأثیر گذار و پررنگش در جنبش مشروطه، و فتح تهران، یکی دیگر از مبارزات سياسي و مردمی و نیز همایش انقلابي خود را رقم زد، در پیشاپیش خود سرداران قبیله اش، از جمله، علیقلی خان سردار اسعد، (مشهور به سردار اسعد دوم بختیاري) را می دید.

سردار اسعد که حیات سياسي خود را با حبس يك ساله در زندان ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه آغاز کرده بود ، پس از مسافرت هاي متعدد به سرزمین هاي غرب و شرق و زیارت خانه ي خدا ، بنا به مقتضیات روز و به هوای فرونشاندن آتش تیز استبداد محمد علي شاه ، در سال 1327 هجری قمری (6 مه 1909 میلادی) به وطن باز گشت و پس از پیوستن به سپاه مجاهدین بختیاري که اصفهان را فتح کرده بودند، به دوکار عمده همت گماشت.

اول: ایجاد اتحاد ایلي و برطرف نمودن معضلات قوم بختیاري و ایجاد فضای همدلی بین سرداران و سربازان بختیاري. یادآوری این نکته ضروري است که سردار اسعد، همواره برای اتحاد و پیشرفت ایلي بختیاري تلاش می کرده و حتی آن سردار ، مدرسه اي را برای فرزندان ایلي بنا کرده بود و با اعزام معلماني از تهران به آموزش هم تبارانش همت گماشت.

دوم: به عنوان فرمانده مجاهدین چهارمحال و بختیاري در راه فتح تهران و به ثمر نشاندن جنبش مشروطه و پایان دادن به سلطه ي سنگین و سالخورده ي استبداد و خاموش کردن قائله هاي پراکنده پس از فتح تهران ، نقش غیر قابل انکار خود و بختیاري را در جریان مشروطه ثبت کرد. علیقلی خان سردار اسعد، که به واقع می توان او را مجری فرمان علما و روحانیت در جریان مشروطه دانست ، البته تا بدین جا، راهی بسیار طولانی را پشت سر نهاد. هماهنگی با علما و روحانیت اصفهان ، از جمله مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی ، حاج آقا جمال اصفهانی ، تلاش در ایجاد همدلی و هماهنگی با سران ایلي قشقایی ، با وجود اختلافات میان آن دو قوم و از همه مهم تر ایجاد همدلی بین ایلي بختیاري و حل مشکلات درون ایلي به منظور ایجاد جبهه اي متحد و یک دل ، از عمده اقدام سردار اسعد در این برهه ي حساس بود.

سواي تلاش ها و مبارزات مجاهدین استبدادستیز، از سراسر ایران زمین، سربازان و سرداران بختیاري ، سوار بر اسب آزادي، رفته بودند تا سواران سال خورده ي توسن نا آرام استبداد را ، از زین به زمین بکشند و برای کاشتن درخت مشروطه جانفشانی ها کردند.

همه مي دانند که کتاب ها و کتیبه هاي تاریخي ، کم خبر ندانند از حوادثي که برای تکیه دادن بر تخت نامحکم حکومت، و سریر سست پایه ي سلطه ، چه جنایت ها که در اندرونی خاندان سلطه طلب ، اتفاق افتاده و چه بسا پدری به دست فرزند و برادری به دست برادر ، کشته شده و حال آنکه



سردار اسعد در پایان مبارزات خود برای آن که بین برادران و هم تبارانش خونی ریخته نشود از پذیرش هرسمتی جز در مدتی کوتاه چشم می پوشد و بدین اتفاق ، حتی منصب شاهی را بر دار برادری ، حلق آویز می کند.

به هر حال موضوع حضور بختیاری ها نیز همچون سایر مباحث تاریخی مشروطه به درستی واکاوی نشده و متأسفانه هزار چندگانه ، کسانی که در این حوزه مطالعه می کنند و قلم می زنند سردرچهار توی افراط و تفریط کرده و غبار تیرگی بر چهره ی حقیقت این اتفاق نه چندان دور تاریخی پاشانند.

بر این اساس، جا دارد دانشگاهیان و کارشناسان دلسوز و دانشمند تاریخ در این حوزه قلم زنند و با تحقیق و تحلیل همه جانبه ی مشروطه، مجموعه ای از سرگذشت و حضور و نقش بختیاری را برای تمام علاقه مندان به تاریخ و دانشجویان و محققین تاریخ و ایل بختیاری ، ارمغان دهند.

در پایان به مسؤولین استانی بختیاری نشین کشوربویژه چهارمحال و بختیاری، خوزستان ، لرستان و اصفهان ، در یکصدمین سال مشروطه اول و در آستانه ی قرن گشت مشروطه دوم و برای پاسداشت مشروطه خواهان زنده یاد بختیاری چند پیشنهاد را طرح می کند:

اول : برپایی همایش هایی ملی و محلی با محوریت مراکز دانشگاهی برای واکاوی جریان مشروطه و به منظور سامان دهی مطالعات پراکنده مشروطیت و تبیین جایگاه بختیاری هادر نهضت مشروطه. که از قضا موضوع حضور و نقش بختیاری ها بیشتر دست خوش حب و بغض ها شده و هم از این رو، تحقیق در این باره را دچار خدشه و بلا تکلیفی کرده است.

دوم: نام گذاری یکی از اماکن عمومی (میدان ، خیابان) شهرها به منظور یادمانی مشروطه و سرداران و سربازان دلیر بختیاری در این جنبش، در شهرها یا مراکز استان های یاد شده.

سوم: مرمت قلعه ی سردار اسعد در چهارمحال و بختیاری (جونقان) که بنا بر اطلاع، آشیانه ی کلاغ ها شده است. و یاد رنگ ها و تفنگهای خاک خورده ی بختیاری، در جبین آجرهای بی رنگ آن بنا، همه ی ما را به تمنا، فریاد می زند.



نگرشی بر آثار و احوال علیقلی خان سردار اسعد

آشیل ایل بختیاری

قاصدا برخیز و رو تا ملک تختان
 جای نیکان و مکان نیک بختان
 رو به پیش مایه امید و امال
 سرور و سردار و سر خیل سیه مال
 کوه تمکین و وقار و هوش و ادراک
 صاحب صبر و سکون و طینت پاک
 مظهر عقل و کمال و دانش و داد
 در محبت ثانی مجنون و فرهاد
 در دلیری شیر ودر جلدی چو اهو
 هم بهیبت باز و در نزهت چو تیهو
 نور چشم محفل محفل نشینان
 پاک رو تر از خیال پاک بینان
 سخت پیمان و سخی طبع و سخندان
 در تواضع مور و در حشمت سلیمان
 مهربان شیرین زبان و نیک کردار
 نیک بین و نیکخواه و نیک رفتار
 قدر مردم دان و قدر خودشناسی
 دشمنش چون مور و صدقش همچو طاسی^۱

ابراهیم خدائی

عضو شورای نویسندگان نشریه لور

همه نقش بختیارها در جریان جنبش مشروطه، ازادسازی پایتخت از چنگال استبداد صغیر، خلع محمد علی شاه و باز آفرینی دوباره نهادهای مشروطه از قبیل کابینه، پارلمان و.. منحصر به علی قلیخان (سردار اسعد دوم) نبوده است، اما سردار اسعد از یک طرف مغز متفکر و لیدر اصلی ایشان و از سوی دیگر نماد و نقطه اوج مشروطه خواهی بختیاری و آشیل همآورد طلبی ایشان به حساب می رود.

در حالیکه اکثر تحلیلگران تاریخ مشروطه ایران برای ایل بختیاری نقشی فراتر از یک نیروی نظامی و تفنگ چی قایل نمی شوند زندگی و آثار و افکار علی قلی نشان می دهد که وی فراتر از یک خان معمولی، اشراف زاده و فنودال عشایری، یک روشنفکر و ازادخواه و وطن پرست تمام عیار بوده است.

۱- اگر این ابیات قرنها پیش از ظهور سردار اسعد بر زبان میرنوروز شیرین سخن لر جاری نشده بودند می توانستیم به جرأت ادعا کنیم که سراینده در بیان این صفات عالی عشایری و سیه مالی، به شخصیتی همچو سردار اسعد نظر داشته است! متن کامل این مثنوی را در دیوان میرنوروز زیر عنوان «پیامی به دوست» بخوانید.



پروفسور گارثویت در اثر مفصلی که در باب «تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری» به رشته تحریر در آورده است به نیکی سردار اسعد را در ایل بختیاری به آشیل در شاهکار هومر - ایلیاد- تشبیه کرده است. پرداختن به زندگی سیاسی و نیز شخصی سردار اسعد بیش از هر سوزه دیگری می تواند تصویری درخور از نقش بختیاری در ماجرای مشروطه به دست دهد.

علی قلی خان فرزند چهارم حسین قلی خان ایلخان عشایر بختیاری به شمار می رود. لقب سردار اسعد ابتدا متعلق به فرزند ارشد حسین قلی خان یعنی اسفندیارخان بود، پس از مرگ سردار اسعد اول (در سال 1321 قمری/1903 میلادی) این لقب به علی قلی خان جوان اعطا شد. علی قلی خان از همان ابتدای نوجوانی و جوانی نشان داد که در کسب فضایل و مسخحات فرهنگی و سیاسی کم نظیر است، در شرایطی به تحصیلات و سواد آموزی و تالیف و ترجمه روی آورد که اغلب سران عشایر و حکام و بزرگان مملکتی اهمیت چندانی به این قبیل مسایل نمی دادند چرا که در ساختار ایلی و رقابتهای خانوادگی و محلی برای تحصیلات آنهم به شیوه مدرن محلی از اعراب نبود. غلب دولتمردان و حکام از علم و دانش روز حداکثر به سواد خواندن و نوشتن اکتفا میکردند.

«او نه تنها نسبت به برادران و عموزادگانش از لحاظ دانش و معلومات ارجحیت داشت بلکه در اثر مسافرت به اروپا در سالهای 1908-1909 و تماس با افراد ملی و وطن پرست و ضد قاجار تجربه های زیادی کسب کرد. سردار اسعد احتیاج داشت که دوباره قدرت را در دست گیرد و در صورت لزوم یک نقش ملی و وطن پرستانه ئی در ایجاد شکل و فرم حکومت جدید ایفا و سهمی از این پیروزی را نصیب مردم بختیاری کند.» (گارثویت، ص 150)

علامه قزوینی درباره رابطه اش با سردار اسعد در فرنگستان این چنین از علاقه سرشار سردار اسعد برای مطالعات تاریخی گزارش داده است: «من آن مرحوم را خوب میشناسم در تمام مدت اقامت او در پاریس هفته ای دوسه مرتبه او را می دیدم و غالباً صحبت ما از تاریخ بود، زیرا او به تاریخ علاقه زیادی داشت.» (باستانی پاریزی، ص 158)

دکتر الیزابت مکین روز نیز که سالها در منطقه بختیاری در ماموریت و طبابت بود و اکثر خوانین را از نزدیک میشناخت درباره علی قلی نوشته است: «حاجی علی قلی خان سردار اسعد مطمئناً یکی از چهره های شاخص در بین خوانین بختیاری است. او از همه خوانین فهیم تر و باسوادتر است، فرانسه را خیلی سلپس و روان صحبت میکند. در سال 1907 هنگامی که در پاریس اقامت داشت، به قانون و حکومت مشروطه گرایش پیدا کرد و در نامه هایی که به برادرش صمصام السلطنه می نوشت از او خواست که در برقراری حکومت مشروطه و تاسیس مجلس شورای ملی کوشا باشد.» (مکین روز، ص 49)

پروفسور گارثویت همچنین درباره نیت واقعی حضور و نقش افرینی سردار اسعد در انقلاب مشروطه بحث کرده است او تصریح کرده که اگر خوانین دیگر بختیاری در اندیشه به دست آوردن حکومت اصفهان بوده اند طمع شخصی سردار اسعد در ازای جانفشانی برای مشروطه به دست آوردن یک وزارتخانه بوده است (ص 250) اما تاکید کرده است که در نهایت نباید در صدق نیت و خلوص خدمت سردار اسعد به تفکر مشروطه تردید نمود:

«شکی نیست که سردار اسعد یک ناسیونالیست به تمام معنی یک آزادیخواه واقعی بود. نوشته ها و راهنمایی هایش در حمایت و پشتیبانی از آزادیخواهان در جنبش مشروطیت بسیار موثر بود. گرچه بعضی از انگیزه های اخیرش نشان می دهد که برای به قدرت رساندن بختیارها از هیچ تلاش و کوششی نیز خودداری نمی کرد.» (ص 257)



سردار اسعد پس از فتح تهران - با همسنگری قشون شمال به سرکردگی سپهدار تنکابنی - به یک قهرمان ملی تبدیل شد. نه تنها محبوبیت بسیاری در میان مردم یافت بلکه مقبولیت فراوانی نیز در میان رجال سیاسی کشور و دول خارجی یافت. سردار اسعد رسماً از سوی دولت جدید مورد تقدیر قرار گرفت، او گاه به گاه مناصبی چون وزارت داخله، وزارت جنگ و وکالت مجلس را احراز نمود. منشأ اثر شدن سردار اسعد در آن روزهای پر تب و تاب تاریخ سیاسی ایران با توجه به قدرت و نفوذ بی منتهایش برای وی بسیار دشوار و خطرناک بود، به گونه ای که قدرت و موقعیت سردار اسعد اگر در ید بسیاری از رجال بازیگردان آن روزگار بود شاید دست به تصمیماتی از روی میل شخصی می زدند که کشور را وارد دور تازه ای می کرد، حقیقتی که فقط چند سال پس از فوت سردار اسعد در کسوت شخصی به نام رضاخان نمودار شد.

سردار اسعد هم می توانست بر طمعی فراتر از یک وزارت پافشاری کند و نیل بدان برایش دور از دسترس نبود، مخالفان وی میتوانند حداقل یک سند و مدرک برای این طمع شخصی وی ذکر نمایند، اما سردار هیچ گاه پا از قانون اساسی مشروطه فراتر ننهاده، و در آن اب گل الود تاریخ ایران به دنبال گرفتن آن ماهی که بعداً سهم پهلوی شد اقدامی نکرد.

قدرت و نفوذ سردار اسعد به خصوص بعد از سقوط کابینه سپهدار اعظم - همسنگر تنکابنی سردار اسعد - و نا امیدی مردم دامنه روز افزونی یافت:

«بعد از عزل کابینه سپهدار اغتشاش و هرج و مرج در ایران بادید شده از جمله در شب نهم رجب اقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی را چند نفر علناً رفته بقتل آوردند. در این موقع تمام امیدواری مردم وجود سردار اسعد بود.» (تاریخ بختیاری ص 479)

در اینموقع سردار اسعد به مجلس شورای ملی رفته و نطق معروف خود را ایراد می کند و طی آن به ملت ایران قول میدهد که نهایت تلاش خود را جهت بهتر شدن اوضاع بکند:

« بنده از سال گذشته که به این شهر آمده ام لازم نیست که بگویم چه نوع جانفشانی و چطور خدمت کرده ام. همه میدانید این همه خدمات و جانفشانی ها که میکنم و این جوانهایی که به کشتن داده ام ثمره او را خواهیم دید. ثمره آن استقلال و امنیت مملکت است، ولی بدبختانه می بینم هنوز به آن نتیجه ای که باید برسم نرسیده بلکه نتیجه امروزه به عکس بخشیده و داریم به فقرا برمیگردیم. یعنی بنده امروز را به مراتب بدتر از پارسال میبینم. پارسال در این وقت یک اطمینانی در مردم بود که حالا نیست. هر فرد ایرانی وطن پرست مسلمان که صاحب اعتقاد باشد، خدمت و جانفشانی او مضاعف باشد به جهت اینکه امروزه می بینم وطن مادر خطر است و از هر طرف بدبختیهای زیاد ما را تهدید می نماید.» (نطق سردار اسعد در مجلس شورای ملی)

او در ادامه این نطق کلماتی بر زبان می راند که به خوبی خستگی و دلزدگی اش از دنیای سیاست آن روز ایران نمودار میشود: « علی الاجالۃ تقصیر به اتمام است چه مشروطه و چه مستبد، آنچه می بینم تمام اغراض شخصی در کار است. در صورتیکه امروزه روزی است که هر نوع دشمنی که با آن داریم کنار بگذاریم و صورت همدیگر را ببوسیم و بگوئیم دشمنی من و تو باشد به وقت دیگر و همانطور که حضرت آیت اله خراسانی از نجف اشرف تلگراف کرده اند که غرضهای شخصی را بگذارید و غرض شخصی را بر استقلال مملکت ترجیح ندهید.» (همان)

این حال و روز سردار اسعد را دکتر مکین روز به نیکی درک کرده بود: «سال گذشته او ایران را ظاهراً برای معالجه چشمه‌هایش به اروپا ترک گفت اما به طوری که همسرش بی بی صنم به من گفت در حقیقت او از غوغای سیاست و توطئه‌هایی که در پایتخت یکی پس از دیگری به اجرا در می آمد خسته شده بود.» (مکین روز ص 50)



مهراب امیری در حاشیه ای که بر کتاب مکین روز نگاشته است از زبان علمه محمد قزوینی روایتی نقل میکند که بر مبنای آن می توان نتیجه گرفت سردار اسعد که از یکسوی در دخال کشور از سوی برخی جریانات تحت فشار بوده است و با دلزدگی و خستگی از دنیای سیاست فراغت می جسته است از سوی برخی علاقه مندان خویش که امیدها به وی بسته اند نیز تحت فشار بوده است: «علامه محمد قزوینی در یکی از شماره های مجله یادگار در صفحه وفیات معاصرین داستانی در رابطه با خصوصیات اخلاقی سردار اسعد ذکر کرده، که بی مناسبت نمیدانیم آنرا در اینجا ذکر کنیم. قزوینی می نویسد: «هنگامی که سردار اسعد در پاریس اقامت داشت یکی از دوستانم از تهران به پاریس آمد و از من خواست تا ملاقاتی با سردار اسعد قائد نهضت مشروطیت ایران داشته باشیم. ما هردو به اتفاق خدمت ایشان رسیدیم. دوست من با لحن پرخاشگرانه شروع به هتاکی به سردار اسعد کرد که در این موقع که کشور به وجود تو میاز دارد شما غیرمسنولانه خاک وطن را ترک گفتید و در پاریس به عیش و نوش مشغول هستید من که از این وضع غیر منتظره غافلگیر و وحشت زده شدم نمی دانستم که واکنش سردار اسعد و به خصوص بنی اعمام و برادرانش که در پشت سر او به احترام صف کشیده بودند چه خواهد بود! در نهایت شگفتی دیدم که سردار بدون تغییر حالت در نهایت سکون و وقار سرش را به پائین انداخت و به گلهای قالی چشم دوخت و ابتدا کلمه ای بر زبان جاری نکرد. در این موقع بود که دانستم بزرگی، رهبری و پیشوائی بدون علت و نصیب کسی نمی گردد. علامه قزوینی در دنباله این بحث سردار اسعد را با یکی از رجال معروف عرب که به بردباری و شکیبائی شهرت داشته همردیف دانسته است.» (مکین روز، پاورقی به قلم مهراب امیری، صص 213 و 212)

علی قلی خان سردار اسعد آشیل ایل بختیاری و قهرمان ملی مردم لر و ملت ایرانست، قهرمانی که درسالهای پر تب و تاب آنقدر منشا اثر خیر شده است که لیاقت آنرا داشته باشد بر برخی تهمتیهایی که به جفا و گاه حتی به حق به وی زده میشود سرپوش گذاشته شود، چرا که امروز کسانی به عنوان سردار و سالار و سرور و روشنفکر و.. سمبل مشروطه شده اند که از هر جهت کمتر از قامت رعنا سردار اسعد هستند

سردار اسعد را در حالی به عنوان یک خان قدرتمند و در عین حال معمولی و بیسواد و عامی معرفی میکنند که گاهی فراموش میکنند وی همانست که دهها کتاب تالیف و ترجمه داشته است، برعکس بر روی برخی شخصیتهای معمولی و بیسواد و کم سواد آن روز چنان کار کرده اند که از ایشان چهره ای روشنفکر اراسته شده در حالیکه کتابی هم از ایشان در دسترس نیست ایشان را کتابخانه ای از سواد و سیاست معرفی میکنند

برخی منابع:

باستانی پاریزی، تلاش برای آزادی، تهران: 1356
گارثویت، جن، راف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، تر: مهراب امیری، تهران: سهند چاپ اول 1373

مکین روز، الیزابت، با من به سرزمین بختیاری بیائید، تر: مهراب امیری، تهران: آژان 1373
سردار اسعد، علی قلی خان، تاریخ بختیاری، با همکاری جمعی از نویسندگان، تهران: اساطیر 1376

میرنوروز، کلیات دیوان میرنوروز، به تصحیح اسفندیار غضنفری امرایی، خرم آباد: کتابفروشی رشنو، چاپ پنجم 1370



خانواده اسعد از دیدگاه شاعر پژمان بختیاری

بهمن کیهان بختیار

عضو شورای نویسندگان لور

تقریباً تمام بختیاری ها در این دو حس / باور مشترک اند:
 - علیقلی خان سردار اسعد را عزیز می دانند و دوستش می دارند.
 - از خود می پرسند چگونه آن همه شوکت و قدرت یکباره از دست رفت؟
 همین دو دغدغه باعث نوشتن این نوشتار گردید.

آن چه در این نوشتار می آید دیدگاه من نیست بلکه دیدگاه شاعر غزلسرای بختیاری استاد حسین پژمان (1279 - 1353 ش) است. استاد حسین پژمان از بستگان نزدیک سردار اسعد دوم بود (علاوه بر نسب مشترک پدری، پژمان پسر دانی سردار بود). در این نوشتار کوشیده ام تا چهره ی سردار اسعد را از دریچه ی چشم پژمان به نمایش بگذارم. و اگر احساس کردید این چهره ی سردار برایتان ناآشنا یا ناخوشایند است، بر من خرده نگیرید.

«حسین پژمان بختیاری» پسر علیمرادخان (برادر مادر علیقلی خان سردار اسعد دوم) بود. «علیمرادخان زراسوند بختیاری» در دوره ناصرالدین شاه جزو سواران بختیاری مستقر در پایتخت بود و در دوره مظفرالدین شاه به درجه میرینجی رسید. در تهران یکی از نوادگان قائم مقام فراهانی به نام عالم تاج قائم مقامی را به همسری برگزید. در دوره استبداد صغیر از اردوی سواران پارکابی و سلطنت طلبان بختیاری (به سرکردگی امیرمفخم و خسرو خان سردار ظفر) جدا شد و به اردوی نجفقلی خان صمصام السلطنه و ابراهیم خان ضرغام السلطنه در اصفهان پیوست. وی اندکی پس از استقرار نظام پارلمانی در جریان جنگ افروزی های سالارالدوله و سلطنت طلبان فجر در آذربایجان بیمار شد و عاقبت به همان بیماری در تهران جان داد. علیمراد خان در هنگام مرگ علیقلی خان سردار اسعد را به عنوان وصی خود انتخاب کرده، اموالی را بدو بخشید تا سرپرستی فرزندش حسین را بر عهده گیرد و سردار اسعد نیز این مهم را پذیرفت.

اما در سراسر دیوان اشعار پژمان تنها دو بار آن هم در حد اشارتی گذرا به علیقلی خان سردار اسعد دوم بر می خوریم. و نیز دو اشاره ی کنایه آمیز به جعفر قلی خان سردار اسعد سوم. و به اینها بیافزایید ماده تاریخی که پژمان به مناسبت کشته شدن جعفر قلی خان اسعد سوم (پسر علیقلی خان) سروده که البته در این یکی از وی به نیکی یاد کرده است.

در سروده معروف پژمان که با عنوان اتوبیوگرافی (زندگی نامه ی خودنوشت) منتشر شده است، چنین می خوانیم:

گاه رفتن پدرم انداخت ز مسکینی و عجز
 دست یاری سوی از خویشان افتاده تری
 ثروت خویش و مرا هر دو بدان مرد سپرد
 بر لب گور جز این خود چه کند محتضری
 پدرم خالوی او بود و جز او هیچ کسش
 من وجودی به میان دو عدم دربردی
 نیکمردی به سرایشی کوری و شلی



قیم من شد و خود قیم او شد دگری
کور شد خانه نشین شد ز جهان رفت و مرا
ماند در سایه ی فرزند عجایب سیری
شیردل مردی چون صاعقه در دشت نبرد
لیک در صلح و صفا شیفته ی خواب و خوری
به سفر بردی گهگاه مرا ، گرچه مرا
وقت تحصیل هنر بود نه گاه سفری
همگان را ثمری داشت سفر لیک مرا
نه گشاد از سفری بود و نه خیر از حضری
که شدی والی و من واله صفت در پی او
نه مرا جاه فزودی و نه او را خطری
که به ناوردم بردی بی آنکه بود
دوست را سودی و دشمن را از من ضرری
پای بفشردمی اندر ره تحصیل ولی
به فشردن نتوان آب گرفت از حجری
در سر هر مه ام از مدرسه راندندی خوار
با پس افتادن ماهانه که بُد مختصری
کفش و تن پوش گدایانه ی من داشت مرا
خجل از هم نفسی، شرمگن از رهگذری
چشم معصوم رفیقان به تائر نگران
بر من و هر نگاهی بر دل و جان نیشتری
حس همدردی شان فطرت حساس مرا
کوفت چونان که دگر راست نکردم کمری
ناله ها کردم و با نامه سخنها گفتم
لیک شوری ندهد نغمه که خوانی به کری
شهو و کبر و شکم داشتش آنسان مشغول
که نه پروای من اش بود و نه از کس حذری
چه فتوت، چه مروت، چه کرامت خواهی
از تُنک مایه ی پرشهو و بسیاری خوری
شایدش نیکی افزون ز بدی بود ولی
خیر او زآن کسان گشت و به ما ماند شری
دست از کسب خرد شستم آخر که نماند
صبر بر خواری از آن بیش و نبودم مفری
خواستم تا سر خود گیرم، نگذاشت مرا
که : تو ای ابله از مال پدر کام گری
من وصی تو ام و مال تو در من است
ز چه باید که بری رنج مگر رنجبری؟
چو ضیاع است و عقارست و زر و سیم ترا



غوره حلوا شود از صبر و نی آرد شکری
 راست می گفت وی آن روز ولی فطرت او
 شد دگرگون و چنین گردد هر مقتدری
 وعده های سر خرمن به من افشانند و بداشت
 تا به سی سالگی ام در بر خود منتظری
 دست کوتاه من غمزده زان شاخه بلند
 نه گلی چید و نه در دامن او یافت بری
 یک پیشیزم ز همه مال پدر بهره نشد
 که نه بودم سندی، نه ز تمول خبری
 مال من در کف او جان من اندر کف او
 ناتوانی چه کند آخر با زور وری
 حس خودکوبی و خجلت زدگی شاخ مرا
 سوخت چونان که بر او ماند نه برگی نه بری

در توضیح همین سروده است که پڑمان در پیشگفتاری که به سال 1349 بر کتاب کویر اندیشه نوشت از خاطرات اش می گوید:

پدرم در بستر به بهادر همایون منشی سردار اسعد گفت: «برخیز و حاجی خان را هر جا هست به اینجا بیاور». یکی دو ساعت بعد مرحوم سردار اسعد - فاتح تهران - با جماعتی کثیر از محترمین شهر و سران بختیاری وارد شدند. پس از حالپرسی پدرم به سردار اسعد گفت: «هالو (خواهر زاده ام) من فردا صبح عمرم را به تو می دهم. چون تهیه وصیت نامه میسر نشد و لازم هم نبود شفاها وصیت می کنم که ملک بختیاری دشتک و سوسن را به زرم بدهید ... بقیه اموال و اسناد مطالبات و این خانه، همچنین جعبه جواهر و ظروف نقره با بوفه فرنگی و زینت های دیگر متعلق به تو است. فقط خواهشمندم حسین را همین امسال بعد از امتحانات به فرنگ بفرستید». سردار اسعد گریست و وقتی بالاخره آرام گرفت مرا پیش خواند و بر زانو نشانند و گفت: «هالو تا دو سه ماه دیگر حسین را نزد فرزندان خود و اقوامم به سوئیس می فرستم و درباره او به میرزا زیرک - سرپرست بچه ها - سفارش می کنم».

چند از روز بعد از فوت پدر بی بی گلندام برای خدا حافظی خدمت سردار رفت و اشک ریزان گفت: «اگر حسین را از من بگیرد حتما می میرم. اجازه بدهید او را همراه خودم به بختیاری ببرم». آن مرحوم با تشدد فرمود: «بسیار خوب، او را به هر جهنمی می خواهی ببر». و بنده را بر خلاف تنها وصیتی که پدرم کرده بود به بختیاری فرستادند. دو سال بعد به لطف یکی از بی بی ها باز به تهران آمدم. و در این وقت سردار اسعد تقریباً مفلوج و نابینا شده بود و قیمومت بنده بر عهده فرزندش جعفرقلی خان (سردار اسعد سوم) محول گردید.

بنده ماهی شش تومان (مقرری) داشتم که بایستی سه تومان آن را بابت شهریه مدرسه (لیزه ی سن لوئی تهران) بدهم. ناگزیر عریضه ای خدمت مرحوم جعفرقلی خان اسعد نوشته، استدعا کردم: «مقرر بفرمائید ماهی سه تومان از این شش تومان را موقعی که مورد احتیاج من است، بدهند تا از مدرسه اخراج نشوم». آن مرحوم در ذیل نامه من نوشتند: «محمودخان، سه تومان به حسین بدهید». دو ماه گذشت، باز موضوع را تکرار کردم، نوشتم: «منظور بنده این است که در اول هر ماه فرنگی، سه تومان به مدرسه بدهم.» سوال کرد: «حال چه ماهی است؟» عرض کردم: «فوری». در



ذیل عریضه ام، مرقوم فرمودند: «محمود خان، در این ماه که فوریه ی فرنگی است، سه تومان به حسین خان بدهید». ... خلاصه آنکه چندان در تادیه همین سه تومان ها تعلل و تساهل شد تا مرا به کلی از مدرسه اخراج کردند.

در هر حال سرگردانی و بی کسی من، در دوران قیمومت مرحوم سردار اسعد (دوم و سوم) به جانی رسید که از روی بیچارگی یا بهتر بگویم بی اطلاعی، وارد خدمت دولت شدم. اما چه خدمتی؟ (گویا پژمان ابتدا با درجه آسپیرانی وارد تشکیلات ژاندارمری شد و سپس کارمند وزارت پست و تلگراف و تلفن شد) و آن بزرگوار نخست مرا ملامت کرد که: « چرا چنین کردی؟ تو که بی چیز و محتاج نیستی. ثروت پدرت نزد من است». اما بعدها به خوبی دانستم که پشیزی از دارائی پدر به من نخواهد رسید و آن مرد شریف نخواست لاقل مرا به راهی مناسب تر هدایت کند یا بر دهان کمرئیی و غرور احمقانه ام لگامی زده و من ناآزموده را به سوئی رهبری نماید که بعدها پیوسته بر خود لعنت نکنم و نگویم:

از پس عمری ولگردی و پیمانہ کشی
یافتم کاری شایسته ی کوتاه نگری
حالا پیرم و بیمار و تهیدست و رواست

که ام نه همت، نه هنر بود نه عقل و گهری

نوشته های پژمان را خواندیم. آنچه در این میان مایه ی عبرت است آنکه:

- دیوان پژمان پر است از نام بزرگان راه آزادی و سربلندی میهن. اما به راستی چرا نامی و خاطره ای از سردار فاتح تهران در ابیات این شاعر بختیاری نیست؟ کسی نمی تواند منکر شود که پژمان دوستدار بختیاری بوده و در اشعارش بارها این را به نمایش نهاده ولی چرا سردار نتوانست نام نیکی از خود در دفتر این شاعر بزرگ بر جا نهد؟ آیا بی مبالاتی سردار نسبت به وصیتی که قبول کرده بود، دلیل و موجب دلسردی پژمان و پژمان ها نشد؟ سردار که این همه روشنفکر و نویسنده غیر بختیاری گرداگرد خود جمع کرده بود از شناسائی استعداد جوانان بختیاری نظیر پژمان غافل شده بود. به قول پژمان: «خیر او زآن کسان گشت و به ما ماند شری». تازه پژمان از خانواده خوانین بود اگر رعیت زاده بود که حسابش از این که بود هم بدتر بود.

- جعفرقلی خان که به حسین پژمان یعنی پسر دائی پدر خود نیز رحم نکرد و اموال او را به ناحق تصاحب کرد، به زودی به خشم رضاخان انگلیسی گرفتار شد و به زندان افتاد. جعفرقلی خان وزیر جنگ رضاخان بود و خدمات صادقانه او در راه تحکیم قدرت رضاخان (نظیر اقدام ننگ آورش در سرکوب قیام بویراحمد) نیز مانع از خشم شاه نشد. در زندان سهام نفت و کل دارائی اش را از چنگش در آوردند و عاقبت به دستور شاه پهلوی توسط پزشک احمدی در زندان شهربانی تهران کشته شد. به جای سه تومان هائی که هر ماه نداده بود، سه کرور تومان داد و باز چاره نکرد.

سخن بسیار می توان گفت از سپاهی ها از نادانی ها. بهتر این است که در عین هشجاری و اندیشیدن به چنین عبرت های تاریخی نیم نگاهی هم به صفحات روشن تاریخمان داشته باشیم. به قول معروف: «جمله عیبش را بگفتی هنرش نیز بگویی».

دوست دارم پایان سخن را با ذکری از یک مرد بزرگ به پایان ببرم: فرزند کوچک علیقلی خان یعنی خانباخان اسعد. او با رضاخان همکاری نکرد. از مقامات رو به رشد لشکری اش چشم پوشی کرد. بر خلاف سایر خان زاده های بی خاصیت و زنباره و عیاش ثروت اش را در راه مردم اش خرج کرد. بهداری ساخت. مدرسه ساخت. رعیت زاده ها را تشویق به سوادآموزی کرد و در حد توان اش برای آنها امکانات تحصیلی فراهم کرد. برای ارتقای سطح دانش عمومی مردم بختیاری تلاش کرد. از خان



های بزرگ تقاضای جمع آوری پول برای اجرای طرح های عام المنفعه برای مردم بختیاری کرد هر چند در این راه توفیقی نیافت و خوانین بزرگ به او تهمت «بلشویکی بودن» زدند! حزب «آستاره بختیاری» را تاسیس کرد. هر چند آستاره ی بخت اش به زودی افول کرد. نه سال تمام در زندان شهربانی تهران به دستور رضاخان زندانی و شکنجه شد. و به سال 1319 مردانه و سربلند در زندان به شهادت رسید. یادش گرامی و نامش بلند باد.

دریغ که هیچ گاه مردم بختیاری این فرصت را نیافتند تا او را با عنوانی در خور شکوه و مردانگی اش صدا کنند: «سردار اسعد چهارم».



نامه ای به «یک لحظه تاریخ»

ابوذر رحیمی تادخیری
عضو شورای نویسندگان نشریه لور

سلام سردار!
روزت به خیر..!
از پس شب های مردگی...
غرض؟

عرض سلامی بود و تفصیل آنچه پس از شما با شتابی تهوع آور به بار نشست...
سردار! امروز سیاست چیز دیگریست...
آنها که در آن برهه ی حساس مملکت بر علیه استبداد شوریدند، اینک چند دسته شده اند.
عده ای خوب شده اند از بدی و گروهی بد از خوبی! عده ای نام نیک اوراق تاریخ شدند..
گروهی ایادی اجنبی و غارتگر. جالب است سردار که امروز دیگر حتی نام شما و همقطارانان
در ماجرای "فتح تهران" به بدی هم یاد نمی شود چه رسد به خوبی .
می گویند عده ای از افراد و حرکاتی از تحرکات شما بی غرض و مرض نبوده است. مشکل من
این نیست، چرا که پذیرفته ام باید شرایط را فهمید تا به قضاوت درست رسید، ولی سردار! امروز نه
تنها از حضور "بختیاری" در تاریخ معاصر سخنی به میان نمی آید، بلکه اگر به فرض محال بخواهند
محترمان بشمارند.. ناسزایان می گویند !
ما به القای "دیگران" و نابخردی خودمان سالهاست پذیرفته ایم که داشته هایمان ننگ آور تر از
آن است که بخواهیم نامشان را بر زبان آوریم! چه رسد که صفحاتی را سیاه نوشتن احوالشان نمایم.
قضیه چیست؟

سردارها کم نبودند در دوره ی بی سرداری.. که امروز هر سربازی را به سودایی بر سر دار می
کنند تا دیگری به سرداری برسد!
و چه سخت است که بپذیری نام سردار تو به لعنت امروز هم نمی ارزد!!
سالهاست که از آن سالها دور شده ایم قلم در دست "آنها" ست و واژه ی " بخوان" صیغه ای
است که گویی تنها "آنها" می توانند صرفش کنند. و ما؟
فرزندان بختیاری که کور و کر و لال و لنگ نشسته بر جای خود نوشته هایشان را بو می
کنیم!!

سردار! شایسته نبود که حتی کوی و گذری را در این دیار به نامت کنند! که افتخار چیز
دیگریست...

کاش دست کم در محافل بده بستان های این روزگار به بدی ذکر خیرت!! بود .
افسوس سردار!
افسوس تنها شما نیستید که ما این فردا را برایش ساخته ایم. ما وارثان غرور و شوکت هم
عصران شما نبودیم.
که اگر چنین بود؟ دست کم از رخوت خواب گذشته بودیم .
حبس نمودن شما در میان "یک لحظه ی تاریخ" شاید بزرگترین گناهی است که بر گرده ی ما
سنگینی می کند
بدرود سردار



حاج علی قلی خان

از زبان دکتر الیزابت مکین روز

آنچه در ادامه خواهید خواند تقریر است که خانم دکتر مکین روز، در باره حاج علیقلی خان سردار اسعد نگاشته اند. مکین روز پزشک اروپائیت است که در سالهای پر تب و تاب انقلاب مشروطه، پادشاهی محمدعلی شاه قاجار، فتح تهران به دست مجاهدان و.. در ایران و به ویژه منطقه بختیاری حضور یافته است. او با برقراری روابط نزدیک با خانواده های خوانین بختیاری به منازل ایشان رفت و آمد داشته است. مکین روز در سفرنامه ارزشمند خویش اطلاعات فوق العاده ای از بطن خانواده های خوانین بختیاری بجای نهاده است.

مکین روز در چند صفحه اختصاصی که درباره سردار اسعد دوم (علی قلی خان) نوشته است وی را چنین توصیف می کند:

«حاجی علی قلی خان سردار اسعد مطمئناً یکی از چهره های شاخص و برجسته بین خوانین بختیاری است . او از همه خوانین فهیم تر و باسوادت است فرانسه را خیلی سلیس و روان صحبت می کند .

در سال 1907 هنگامی که در پاریس اقامت داشت به قانون و حکومت مشروطه گرایش پیدا کرد و در نامه هایی که به برادرش صمصام السلطنه می نوشت از او می خواست که در برقراری حکومت مشروطه و تاسیس مجلس شورای ملی کوشا باشد . صمصام کسی نبود که با شاه درگیر شود چندان مایل به چنین ریسک و اقداماتی نبود .

سردار اسعد برای تامین چنین مقصودی به لندن سفر کرد تا نظر دولت انگلیس را برای ایجاد حکومت قانونی و تغییر اوضاع جلب کند و در ضمن سعی می کرد تا موافقت بیشتر افراد خانواده اش را در این رابطه فراهم کند تلاش های پی گیر او تا سال 1908 به نتیجه نرسید ناگزیر از طریق بمبئی با کشتی راهی ایران شد و هنگامی که وارد محمره (خرمشهر) شد مقداری از املاک بختیاری را به شیوخ عرب محلی فروخت و برای مخارج لشکرکشی وجهی تدارک دید و انگاه کوشید تا اختلافات فامیلی و خانوادگی را رفع کند ، سرانجام در این کار نیز موفق شد و به همراه عده ای از خوانین به پایتخت لشکرکشی کرد.

شاه پس از وصول این خبر ظاهراً وفاداری خود را به قانون اساسی ابراز کرد و دولت های روسیه و بریتانیا نیز مایل بودند که بین شاه و مشروطه خواهان توافقی حاصل شود چرا که به گمان آنها جنگ موضوع را بیش از پیش بغرنج و پیچیده تر می کرد ، لذا برای اجتناب از جنگ کنسول های روس و انگلیس تا حدود دوپست مایل یعنی تا شهر قم قشون بختیاری را همراهی کردند و امیدوار بودند که سردار اسعد را متقاعد کنند تا قشونش را متوقف کند.

سردار اسعد به مراتب بیشتر از وزارت خانه های خارجه دولتین روس و انگلیس از ارزش قول شاه (محمد علی شاه) برای گشایش مجلس شورای ملی آگاهی داشت و در برابر بحث و استدلال های دو کنسول برای توقف قشون بختیاری مقاومت به خرج داد و به آرامی به سوی پایتخت به پیشروی ادامه داد.

من در این رابطه با غلامحسین خان سردار محتشم گفتگویی داشتم او اظهار داشت دو کنسول در این مورد ، با یکدیگر هم عقیده و ثابت قدم بودند ولی همچنین اضافه کرد که من همیشه



فکر می کردم که بریتانیا با خواسته های آزادی خواهان مخالفت نخواهد کرد ، همانطوری که دیدیم سرانجام چنین کرد و به تقاضای آنان روی خوش نشان نداد .

پس از به ثمر رسیدن انقلاب حاجی علی قلی خان به سمت وزیر کشور منصوب گردید . سال گذشته او ایران را ظاهرا برای معالجه چشم هایش به اروپا ترک گفت اما به طوری که همسرش بی بی صنم به من گفت در حقیقت او از غوغای سیاست و توطئه هایی که در پایتخت یکی پس از دیگری به اجرا در می آمد خسته شده بود .

پسر بزرگش سردار بهادر (جعفر قلی خان) به طوری که می گویند در بین ایل بختیاری در به کار بردن قواعد نظامی نابغه و منحصر به فرد است و فعلا در غیاب صمصام السلطنه به عنوان قائم مقام ایلیخانی بختیاری به امور ایل رسیدگی می کند . او هنگام حمله بختیاری ها به پایتخت فرماندهی قشون را به عهده داشت. او فرانسه را سلیس و روان صحبت می کند برادرش ضیا السلطان نیز به زبان انگلیسی اشنایی کامل دارد . سردار بهادر طرفدار انگلیسها است و همیشه از همسرش بی بی فاطمه دختر ضرغام السلطنه می خواهد که در خانه به سبک اروپایی لباس بپوشد. «

برگرفته از: «با من به سرزمین بختیاری بیایید»، دکتر الیزابت مکین روز DR. ELIZABETH

MACBEN ROSS / تر: مهرباب امیری، تهران: آنزان، صص 49 تا 51



صورت نطق سردار اسعد بختیاری در مجلس ملی

لور: پس از فتح تهران به وسیله قوای بختیاری و قوای سپهدار تنکابنی و عزل محمد علی شاه از قدرت، احمد شاه که هنوز کودکی بود از سوی مشروطه چیان به قدرت رسید و ایلخانی قاجار به نیابت از او گمارده شد، سپهدار تنکابنی مامور تشکیل کابینه گشت، سردار اسعد نیز گاهی به وزارت داخله و گاهی به وزارت جنگ منصوب شد، مجموعه شرایط کم تجربه بودن مشروطه چیان در امور مملکت داری، کودکی شاه، دخالت خارجی و از همه مهمتر اغراض شخصی سیاست ورزان موجب فراهم آمدن جوی از اغتشاش و بی نظمی در مملکت شده بود، این وضعیت بالاخره منجر به عزل سپهدار شد و سردار اسعد به عنوان امید نخست اصلاح وضعیت با حضور در مجلس ملی به ایران نطق زیر اقدام کرد:

«بنده از سال گذشته که به این شهر آمده ام لازم نیست که بگویم چه نوع جانفشانی و چطور خدمت کرده ام. همه میدانید این همه خدمات و جانفشانی ها که میکنم و این جوانهایی که به کشتن داده ام ثمره او را خواهیم دید. ثمره آن استقلال و امنیت مملکت است، ولی بدبختانه می بینم هنوز به آن نتیجه ای که باید برسم نرسیده بلکه نتیجه امروزه به عکس بخشیده و داریم به فقرا برمیگردیم. یعنی بنده امروز را به مراتب بدتر از پارسال میبینم. پارسال در این وقت یک اطمینانی در مردم بود که حالا نیست. هر فرد ایرانی وطن پرست مسلمان که صاحب اعتقاد باشد، خدمت و جانفشانی او مضاعف باشد به جهت اینکه امروزه می بینم وطن مادر خطر است و از هر طرف بدبختیهای زیاد ما را تهدید می نماید.

در این باب مذاکره از دشمن هم نباید بکنیم که بگوئیم دول خارجه با ما همراهی نکردند یا بگوئیم مستبدین بر ضد ما کار میکنند. علی الاحواله تقصیر به اتمام است چه مشروطه و چه مستبد، آنچه می بینم تمام اغراض شخصی در کار است. در صورتیکه امروزه روزی است که هر نوع دشمنی که با ان داریم کنار بگذاریم و صورت همدیگر را ببوسیم و بگوئیم دشمنی من و تو باشد به وقت دیگر و همانطور که حضرت آیت اله خراسانی از نجف اشرف تلگراف کرده اند که غرضهای شخصی را بگذارید و غرض شخصی را بر استقلال مملکت ترجیح ندهید.

امروزه اولین چیزی که برای ما لازم است اتحاد است. از روی حقیقت باید اغراض شخصی را کنار گذاشت و با یک اتحاد فوق العاده مشغول کار شد. جزء عمده این کار بنده خودم را میدانم و امروز هم به فضل خدا فوه خود را بیشتر از پارسال مخیدانم و از همه حیثیت قوت و قدرتم بیشتر است. معلوم است که وکلای محترم هم با بنده همراهی می نمایند که قاتلین آقا (سید عبدالله بهبهانی) پیدا کنم اگر چه به کشته شدن پسر و برادرم باشد. در ظرف یک هفته امنیت خواهم داد، منتها خوشبختی پدر است که ببیند پسرش در راه استقلال وطن و میهن کشته شود و این بنده حاضر جان و مال را در راه ملت نثار کنم. امیدوارم به زودی یعنی تا یک هفته دیگر چنان امنیتی بدهم که تا به حال کسی چنین امنیتی ندیده باشد.

این که دیر اقدام کردم برای تشکیل کابینه بود ولی امیدوارم ان شاء الله تعالی در همین دو سه روزه یک خدمت نمایانی به این مملکت بنمایم».

تاریخ بختیاری، تالیف علیقلی خان سردار اسعد و عبدالحسین لسان الملک سپهر، به

اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر چاپ اول 1376، صص 480 و 481



چهره فرهنگی سردار مشروطه

ابراهیم خدائی

عضو شورای نویسندگان نشریه لور

نام سردار اسعد بختیاری با انقلاب مشروطه گره خورده است، اگر از او به عنوان قهرمان ملی یاد می شود بیش از هر چیز به خاطر نقشی است که در جریان پایان دادن به استبداد صغیر (به توپ بسته شدن مجلس به فرمان محمد علی شاه) است که با فتح تهران توسط سواران بختیاری زیر نظر سردار اسعد و قشون محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم در سال 1327ق. 1909م. صورت گرفت.

با وجود این نقش آفرینی و برجستگی در تاریخ مشروطه، چهره فرهنگی سردار اسعد کمتر شناخته و معرفی شده است. و شاید بتوان گفت که ارمغان آزادی و مشروطه که دستاورد بزرگ این سردار ستبرگ است تا حدود زیادی دستاوردها و دست نوشته های ارزشمند فرهنگی وی را در زیر سایه خویش از دیدها پنهان کرده است.

مهمترین اثر علیقلی خان کتاب خلاصه العصار فی تاریخ البختیار است که با نام «تاریخ بختیاری» شهرت یافته است. این کتاب به صورت یک مجموعه مقالات و توسط گروهی از نویسندگان با نظارت و همت علیقلی خان و لسان السلطنه سپهر در باب احوال تاریخی- جغرافیائی- فرهنگ و زبان و.. ایل بختیاری به رشته تحریر در آمده است. این کتاب را میتوان نخستین اثر نوشته شده درباره لرها به قلم یکی از نویسندگان لر به شمار آورد؛ چه پیش از این لرها در پی نوشتن در مورد خودشان - با این تفصیل و تطویل - نبوده اند.

علاوه بر کتاب مذکور علیقلی خان آثار دیگری هم دارد که عمدتاً از زبان فرانسه - که وی در آن تبحر و تسلط داشته است - ترجمه شده اند، از جمله این آثار است: «تاریخ حمیدی (داستان تاریخی درباره سلطان عبدالحمید، نوشته پیر کیارد)، عشق پاریس - دختر فرعون (هردو از الکساندر دوما)، غاده الانگلیس (از جرجی زیدان)، هانری سوم، هرمس مصر و...

چهره فرهنگی علیقلی خان سردار اسعد فقط منحصر به کتاب وزین تاریخ بختیاری و آثار ترجمه ای بجا مانده از ایشان نمی شود. او ذاتاً یک شخصیت فرهنگی بوده است و اگرچه بیشتر نقش نظامی و سیاسی و مشروطه خواهی وی برجستگی دارد با اینحال او در تمام طول زندگی اش که مناصب متعددی از جمله، خانی، وزارت و سایر مناصب لشکری و کشوری را برعهده داشته، منشأ فعالیت‌های فرهنگی از جمله نشر و ترجمه و تالیف کتاب بوده است.

از جمله آثاری که هریک به نوعی مرهون همت سردار مشروطه هستند: تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ایران (گزنفون)، تاجگذاری شاه سلیمان صفوی (شاردن)، دیل گابریل (اگوست ماکت)، سرگذشت عشق بازی ناپسری کلنل فرامیر (پل دوکگ)، سفرنامه شرلی، مارگاریت (الکساندر دوما)، کتاب آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس در باره انقلاب مشروطه ایران) و...

منابع برای مطالعه بیشتر:



تاریخ بختیاری، علیقلیخان سردار اسعد و عبدالحسین لسان السلطنه سپهر، به اهتمام
جمشید کیان فر، تهران: اساطیر 1376
ایل بختیاری و مشروطیت، اسفندیار آهنجیده، اراک: ذره بین 1374
بختیارها و فاجاریه، غلامرضا میرزاییف شهرکرد: ایل 1373

ویر سردار

روزشمار زندگی علیقلی خان سردار اسعد



- 1274 قمری/ 1857 میلادی تولد علی قلی در قشلاق بختیاری
- 1292 قمری/ 1875 میلادی نایل شدن به رتبه سرهنگی
- 1298 قمری/ 1881 میلادی نایل شدن به رتبه سرتیپی و عضویت در کشیک خانه سلطنتی
- 1299 قمری/ 1882 میلادی کشته شدن حسینقلی خان ایلخانی بختیاری به دستور ظل السلطان، زندانی شدن پسرانش اسفندیارخان و علی قلی خان
- 1302 قمری/ 1885 میلادی آزادی علی قلی از زندان
- 1308 قمری/ 1890 میلادی ریاست سوار بختیاری در تهران با درجه سرتیپی
- 1318 قمری/ 1900 میلادی سفر به هندوستان و سپس اقامت دوساله در اروپا
- 1320 قمری/ 1902 میلادی بازگشت به ایران
- 1321 قمری/ 1903 میلادی ملقب شدن به سردار اسعد پس از فوت برادرش اسفندیارخان (سردار اسعد اول)
- 1324 قمری/ 1906 میلادی سفر به اروپا به انگیزه معاینه چشم و اقامت سه ساله
- 1326 قمری/ 1909 میلادی (12 ذیحجه/ 4 ژانویه) ورود اولین دسته سوار بختیاری به اصفهان برای کمک به مشروطه طلبان (فتح اصفهان)
- 1327 قمری/ 1909 میلادی (24 جمادی الثانی) فتح تهران**
- 1327 قمری/ 1909 میلادی (27 جمادی الثانی) خلع محمد علی شاه و انتخاب احمدشاه به سلطنت
- 1327 قمری/ 1909 میلادی انتخاب شدن به وزارت داخله و کمی بعد وزارت جنگ
- 1329 قمری/ 1911 میلادی گرفتن نشان اقدس (ارزشمند ترین مدال ملی ایران) - سفر به اروپا
- 1330 قمری/ 1912 میلادی بازگشت به ایران
- 1336 قمری/ 1918 میلادی وفات سردار اسعد